

تحلیل لغوی - تفسیری گستره معنایی واژگان مرتبط با معاد در

قرآن کریم (مطالعه موردی واژگان با بار معنایی بازگشت)

کاوس روحی برندق*

دانشیار علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس

صدیقه ملکلو**

دانش آموخته دکتری تخصصی علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۶/۲۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۴/۶).

چکیده

در حوزه گزاره‌های مربوط به معاد، واژگان متعددی در قرآن وجود دارد که از این میان، تنها ۱۷ مورد با معنای بازگشت در این حوزه با هم قرابت معنایی دارند. مقاله حاضر، بار معنایی هریک از این واژگان و نقاط مشترک و تفاوت‌های معنایی آنها را از نظر فرهنگ‌های معتبر عربی و دیدگاه مفسران مطرح مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه دست یافته است که هریک از این واژگان با واژگان دیگری از این حوزه اشتراک معنایی دارند و بواسطه همین موضوع جزء نظایر قرآنی قرار می‌گیرند درحالی که در کتب وجوه و نظایر اشاره‌ای به این لغات نشده است؛ همچنین برخی واژگان متحمل معنای خاصی اند که باتوجه به سیاق آیه نمی‌توان نظایرش را جایگزین واژه مزبور نمود. نتیجه مهم دیگر تعلق غالب واژگان حوزه معاد به سور مکی است که مرتبط با محتوای سور مکی می‌باشد.

واژگان کلیدی: معاد، تفسیر قرآن، لغت، نظایر، سیاق.

مقدمه

مسائل مربوط به جهان آخرت، دامنه وسیعی از قرآن کریم را به خود اختصاص داده است و در این میان آموزه‌های مربوط به معاد، با واژگان گوناگون مطرح شده

* Email: k.roohi@modares.ac.ir (نویسنده مسئول)

** Email: s.maleklou@modares.ac.ir

است. مقاله حاضر به بررسی واژگانی می‌پردازد که معنای بازگشت از آنها مستفاد می‌گردد و بیشترین قرابت معنایی را با واژه معاد دارند؛ اگرچه این واژگان، مشتقات فراوانی را پوشش می‌دهند: «رجوع، اجل، موت، كدح، ملاقاة، مساق، توفی، فوت، بعث، مصیر، حضر، عروج، عطی، اخذ، مأب، مأوی، عود، بقاء، هلك، باد، مثنوی، جاء، حشر، خروج، مور، سعی، صعد، سیر و...» اما از این میان، واژگان زیر به‌طور مستقیم به معاد (بازگشت به آخرت) اشاره دارند: «رجوع، اجل، موت، كدح، ملاقاة، مساق، توفی، بعث، مصیر، حضر، عروج، اخذ، مأب، عود، جاء، حشر، خروج». باتوجه به آنکه هریک از این واژگان در سیاق آیات گوناگون بار معنایی متفاوتی دارند.

نوآوری پژوهش حاضر جمع‌آوری همه واژگان مربوط به معاد یک‌جا و یافتن نظایری برای این واژگان است که تا کنون در کتب «وجوه و نظایر» نیز به آنها اشاره‌ای نشده است؛ لذا برای نیل به مقصود، در صدد است با تحلیل معنای لغوی و تفسیری و همچنین قرائن سیاقی معنای واژگان نامبرده در حوزه معاد در قرآن کریم، نظایر واژگان مربوط به حوزه معاد را پیدا کند؛ همچنین در راستای این هدف به هدف دیگری که دستیابی به ارتباط معنایی میان واژگان مذکور و مکی، مدنی بودن آیات است، نایل شود. مقاله حاضر برای پرهیز از بسط بی‌رویه تحقیق و فراروی از گنجایش مقاله با رجوع به چند فرهنگ لغت معتبر همچون: «مقائیس اللغة، العین، التحقيق، مفردات» و از جهت تفسیری به تفاسیر: «المیزان، تبیان، مجمع البیان، کشف، مفاتیح الغیب، روح المعانی، الجامع لأحكام القرآن والتحریر والتنویر» به لحاظ اهمیتی که دارا هستند، واژگان مربوط به معاد را از لحاظ لغوی مورد بررسی قرار داده و آراء لغویان و مفسران پیرامون آن را تبیین خواهد کرد، که در نوع خود کار نو به‌شمار می‌آید؛ زیرا هیچ پژوهشی در زمینه واژگان معاد به رشته تحریر درنیامده مگر معدود مقالاتی که تنها به معناشناسی یک واژه خاص پرداخته یا به عبارتی در باب وجوهات قرآنی تحقیق نموده‌اند.

۱. پیشینه

در زمینه واژگان مربوط به معاد، نظایر و تحلیل و تبیین هریک، مقاله و حتی پایان نامه‌ای نوشته نشده است، هر آنچه از آثار علمی در موضوع معاد وجود دارد به امکان معاد، ماهیت معاد، اثبات وجود معاد یا درباره موضوعات خاص در این حوزه مربوط می‌شود که به مقاله حاضر ارتباطی پیدا نمی‌کند.

۲. مفهوم‌شناسی «نظایر»

«وجوه و نظایر» در قرآن کریم را می‌توان از نوع چند معنایی به شمار آورد. در تعریف «چند معنایی» آورده‌اند: «ما در زبان تنها با واژه‌های گوناگون که دارای معانی گوناگون‌اند، سروکار نداریم بلکه به برخی واژه‌ها برمی‌خوریم که به تنهایی از چند معنا برخوردارند. این مسئله را چند معنایی و چنین کلماتی را چند معنا می‌نامیم (پالمر، ۱۳۶۶: ۱۱۵). سیوطی نیز در تعریف «نظایر» می‌گوید: «و النظایر، کالآلفاظ المتواطئة...؛ نظایر الفاظی را گویند که با یک‌دیگر هم‌آهنگ و هم‌تا باشند» مانند الفاظ مترادفه که معانی آنها یک‌سان یا نزدیک به هم باشند (سیوطی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۴۴۰؛ نیز ر.ک: زرکشی، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۱۹۰) و آیت‌الله معرفت در تعریف وجوه و نظایر می‌گوید:

وجوه، درباره احتمالات معانی به کار می‌رود و نظایر، درباره الفاظ و تعابیر. اگر در لفظ یا عبارتی چند معنا احتمال رود، این معانی را «وجوه» گویند؛ بدین معنا که عبارت مذکور را بتوان بر چند وجه تعبیر کرد و هر وجهی را تفسیری شمرد. نظایر در الفاظ یا تعابیر مترادفه به کار می‌رود و آن هنگامی است که چند لفظ (کلمه یا جمله) یک معنای تقریبی واحد را افاده کنند. این بیش‌تر در الفاظی یافت می‌شود که دارای معانی متقارب و مترادف باشند و جدا ساختن آنها گاه دشوار می‌نماید (معرفت، ۱۳۸۱: ۳۲۰).

دانشمندان اسلامی به این شاخه از علوم قرآنی و تفسیر، توجه خاصی مبذول داشته، برخی در ضمن کتب غریب القرآن و برخی در قالب کتبی تحت عناوینی چون «الوجوه و النظایر» و «الأشباه والنظایر» لغات دارای وجوه گوناگون معانی را مورد بررسی و تحقیق قرار داده‌اند.

۳. معنای لغوی و تفسیری واژگان مرتبط با معاد

بررسی واژگان معاد نیز در حوزه نظایر قرآن قرار می‌گیرد که تحلیل معنای لغوی و تفسیری زمینه‌ای برای تبیین نظایر این واژگان ایجاد می‌کند که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۱. رجوع

از ریشه (رجع) و مشتقات آن در قرآن کریم، جمعاً ۱۰۴ مرتبه، در ۴۲ سوره و ۱۰۳ آیه با ترکیبات «إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»، «إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، «إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»، «إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ» و... به کار رفته است که از این تعداد، در ۵۵ آیه (بقره/ ۲۸، ۴۶، ۱۵۶، ۲۱۰، ۲۴۵ و ۲۸۱؛ آل عمران/ ۵۵، ۸۳، ۱۰۹؛ مائده/ ۴۸، ۱۰۵؛ انعام/ ۳۶، ۶۰، ۱۰۸، ۱۶۴؛ انفال/ ۴۴؛ یونس/ ۴، ۲۳، ۴۶، ۵۶ و ۷۰؛ هود/ ۴، ۳۴ و ۱۲۳؛ مریم/ ۴۰؛ انبیاء/ ۳۵ و ۹۳؛ حج/ ۷۶؛ مؤمنون/ ۶۰ و ۱۱۵؛ نور/ ۶۴؛ قصص/ ۳۹، ۷۰ و ۸۸؛ عنکبوت/ ۸، ۱۷ و ۵۷؛ روم/ ۱۱؛ لقمان/ ۱۵ و ۲۳؛ سجده/ ۱۱؛ فاطر/ ۴؛ یس/ ۲۲، ۳۱ و ۸۳؛ زمر/ ۷ و ۴۴؛ غافر/ ۷۷؛ فصلت/ ۲۱ و ۵۰؛ زخرف/ ۸۵؛ جاثیه/ ۱۵؛ حدید/ ۵؛ فجر/ ۲۸؛ علق/ ۸)، رجوع مربوط به مسئله معاد و بازگشت به سوی خداست و جمعاً در ۶ سوره مدنی و ۲۰ سوره مکی قرار گرفته است. معنای لغوی: رجوع در لغت به سه معناست: ۱. به معنای بازگشت به جایی که آغاز از آنجا بوده است (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۸: ۱۱۴)، ۲. در معنای مخالف کلمه رفتن است. رجوع می‌تواند به سوی مکان «لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ» (متفقون/ ۸)، مردم «رَجَع مُوسَى

إِلَى قَوْمِهِ» (اعراف / ۱۵۰)، خدا «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ» (فجر / ۲۸)، آتش «مَرْجِعُهُمْ لِإِلَى الْجَحِيمِ» (صافات / ۶۸)، حق و عالم روحانیت «مَرْجِعُهُمْ لِإِلَى الْمُحْجَمِ» (اعراف / ۱۷۴) و نظر و تدبیر «فَارْجِعِ الْبَصَرَ» (ملک / ۳) باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۱ / ۳۴۲)، ۳. رجوع مادی مفهوم روشنی دارد اما رجوع معنوی و روحانی که بواسطه انقطاع از ماده و توجه به ماورای آن صورت می‌پذیرد و همچنین به معنای جدایی بدن از روح و حرکت به عالم آخرت است که در این معنا با معاد در ارتباط است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ۴ / ۶۰).

معنای تفسیری: دیدگاه مفسران در این باره به سه دسته تقسیم می‌شود: ۱. رجوع، مسیر و محل بازگشت انسان به سوی خدا تا به ثواب و عقاب اعمال برسد، به همین دلیل «حشر» نیز به آن اطلاق می‌شود (طوسی، [بی‌تا]، ۱ / ۱۲۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۱ / ۱۷۲؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹ق، ۹ / ۳۲۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ۱ / ۳۱۶)، ۲. رجوع امری شبیه به حضور انسان برای حسابرسی است که همچون بازگشت به منزل خویش است، همان‌طور که خدا مخلوقات را خلق کرده، بار دیگر آنها را به سوی خود باز می‌گرداند (ابن‌عاشور، [بی‌تا]، ۱ / ۳۷۲).

رجوع مختص لقاء هنگام موت است که از زمان موت تا بعد از حیات اخروی را شامل می‌شود (صادقی تهرانی، ۱۴۱۹ق، ۱ / ۳۹۰) و در سه مرحله برزخ، حساب و نتیجه رخ می‌دهد (همو، ۱۰ / ۶۸).

۲-۳. عود

در آیات قرآن کریم ۳۹ بار و در ۲۵ سوره و ۳۵ آیه با ترکیبات «کَمَا بَدَأْتُمْ تُعْوَدُونَ»، «ثُمَّ يُعِيدُهُ»، «فِيهَا نُعِيدُكُمْ»، به کار رفته است که در ۱۰ مورد (اعراف / ۲۹؛ یونس / ۴، ۳۴؛ طه / ۵۵؛ انبیاء / ۱۰۴؛ نمل / ۶۴؛ عنکبوت / ۱۹؛ روم / ۱۱، ۲۷؛ بروج / ۱۳) به معنای بازگشت به سوی خداست و تماماً در سور مکی قرآن قرار گرفته است.

معنای لغوی: این کلمه در لغت به دو معناست: ۱. رجوع و بازگشت به حالت اول

بعد از انصراف ذاتی یا قولی (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۱/۵۹۴)، ۲. اصل معنایی در این کلمه به معنای رجوع به عمل در مرحله دوم است؛ یعنی اقدام ثانوی بعد از مرتبه اول «رجوع» به معنای بازگشت به جایی است که در آن بوده است اما «عود» دلالت بر اقدام ثانوی می‌کند. در ابتدا، خلقت به مقتضای عالم ماده از جنس ماده است و بعد از نابودی عالم ماده، متناسب با عالم جدید، بدن برزخی شکل می‌گیرد و دوباره به این بدن باز می‌گردد و تا قیامت کبری به همین شکل باقی می‌ماند و این اشاره به این نکته دارد که خلق ثانوی از نظر روحی و ذاتی مانند خلق ابتدائی است و فقط از لحاظ خصوصیات قالب بدنی با آن متفاوت است. این اعاده در عالم نباتات و حیوانات نیز صدق می‌کند. اصل در انسان، روح اوست که عیناً در خلق دوم باقی می‌ماند و بدن انسان همچون لباسی است که دائماً در حال تغییر است؛ با فرارسیدن مرگ ضعیف شده و از میان می‌رود اما روح چون از سنخ عالم ماده نبوده به همراه اعمال، افکار و صفات نفسانی ثابت باقی می‌ماند و در برزخ و قیامت به لباس جدید متناسب با احوال آن عالم مبدل می‌شود؛ بنابراین «اعاده» اعم از بعث و قیامت مصطلح است. معاد نیز اسم مکان است که در اصطلاح شرعی عبارت از حیات برزخی و عالم روحانی پس از زوال عالم ماده است که روح انسان از بدن مادی به قالب برزخی بازگشت می‌کند (مصطفوی، ۱۳۶۰، ۸/۲۵۱).

معنای تفسیری: از نظر مفسران دو معنا برای این کلمه وجود دارد: ۱. «عود» انجام کاری برای بار دوم است و در رابطه با معاد، زنده شدن بعد از مرگ است که این حیات، حیات دوم انسان پس از خلق اولی و برای حسابرسی اعمال است (طوسی، [بی تا]، ۴/۳۸۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۴/۶۳۵؛ صادقی تهرانی، ۱۴۱۹ق، ۱۱/۸۰)، ۲. به معنای مبعوث شدن و بازگشت به سوی خداست (قرطبی، ۱۳۶۴، ۱۱/۲۷۵؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۱۴/۲۲۷؛ ابن عاشور، [بی تا]، ۸/۷۰).

۳-۳. مآب

از ریشه (ا و ب) که مجموعاً هفده مرتبه در آیات قرآن کریم و در هشت سوره و هفده آیه با ترکیبات «وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ»، «وَأَلَيْهِ مَآبٌ»، «كُلُّ لَهْ أَوَّابٌ»، «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ» به‌کار رفته است که در ۱۰ مورد (آل عمران / ۱۴؛ رعد / ۲۹، ۳۶؛ ص / ۱۹، ۲۵، ۴۰، ۴۹، ۵۵؛ النبأ / ۳۹؛ الغاشية / ۲۵) به‌معنای بازگشت به‌سوی خداست که در یک مورد در سور مدنی و چهار مورد در سور مکی است.

معنای لغوی: «أوب» در لغت نوعی بازگشت به‌سوی خداست که اسم مصدر، زمان و مکان آن، «مآب» به‌معنای مرجع است (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱: ۲۱۸؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۸: ۴۱۷؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۹۷).

معنای تفسیری: مفسران از «مآب» به‌عنوان مکان بازگشت یاد می‌کنند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۷۱۲؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹ق، ج ۵: ۲۵۷؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۷: ۱۶۳؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۹۷؛ ابن عاشور، [بی‌تا]، ج ۳: ۴۱؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۴: ۳۷).

۳-۴. عروج

از ریشه (ع ر ج) به همراه مشتقاتش، ده مرتبه در آیات قرآن کریم و در نه سوره و ده آیه با ترکیبات «ثُمَّ يُعْرَجُ إِلَيْهِ»، «مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ»، «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ» به‌کار رفته است که از این تعداد، سه مورد (سجده / ۵؛ معارج / ۳، ۴) در رابطه با موضوع معاد است و جمعاً در سور مکی بیان شده است.

معنای لغوی: عروج در لغت به دو معناست: ۱. به‌معنای بالا رفتن که معراج اسم مکان و به عقیده برخی، مصدر میمی است «معراج» که از مشتقات «عرج» است، اسم آلت به‌معنای نردبانی است که ارواح پس از قبض روح، از آن بالا می‌روند که منظور از صعود از نردبان یعنی طی کردن مراحل عالی و درجات رفیع است (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۲: ۳۲۲؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۲۲۳؛ راغب

اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۵۵۷)، ۲. اصل این کلمه به معنای نهایت و مرتبه آخر در صعود است و صعود یعنی بالا رفتن به سوی نقطه‌ای معین و مرتفع مادی یا معنوی است. عروج به آسمان، نقطه مقابل فرورفتن در زمین است و منظور از عروج ملائکه و روح به سوی خدا، سفر از حق به سوی حق است که شامل سفر از خلق به سوی حق نمی‌شود (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۸: ۷۶).

معنای تفسیری: از نظر مفسران این کلمه دو معنی را شامل می‌شود: ۱. عروج، رجوع به سوی خداست زمانی که همه عالم به سوی او بازمی‌گردند زیرا قیامت روزی است که اسباب و وسائط از میان می‌رود و روابط بین آنها و بین مسیبتشان مرتفع می‌گردد و چون این اسباب زایل می‌شود، همه چیز به سوی خدا باز می‌گردد و به معارج خود عروج می‌کنند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰: ۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰: ۵۳۰).
۲. منظور از عروج، مکان نیست بلکه مقصود از آن رسیدن هر امری به مقصود و مقصود خویش است (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳۰: ۶۴۰).

۳-۵. توفی

از ریشه (و - ف - ی) که با مشتقاتش جمعاً ۶۶ مرتبه در قرآن و در ۲۷ سوره و ۶۴ آیه با ترکیبات «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ»، «ثُمَّ تُوفِّي كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ»، «إِنِّي مُتَوَفِّيكَ»، «حَقِّي يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتَ»، «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ» و... به کار رفته است، از این میان در ۲۶ مورد (بقره/ ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۸۱؛ آل عمران/ ۵۵، ۱۶۱، ۱۹۳؛ نساء/ ۱۵، ۹۷؛ مائده/ ۱۱۷؛ انعام/ ۶۰، ۶۱؛ اعراف/ ۳۷، ۱۲۶؛ انفال/ ۵۰؛ یونس/ ۴۶، ۱۰۴؛ یوسف/ ۱۰۱؛ رعد/ ۴۰؛ نحل/ ۲۸، ۳۲، ۷۰؛ السجده/ ۱۱؛ الزمر/ ۴۲؛ غافر/ ۶۷، ۷۷؛ محمد/ ۲۷) به معنای مرگ است که جمعاً در شش سوره مکی و نه سوره مدنی قرار گرفته است.

معنای لغوی: توفی در لغت به سه معنی است: ۱. تمام کردن و کامل کردن عهد؛ زمانی که گفته می‌شود: «تَوَفَّيْتُ الشَّيْءَ» یعنی آن شیء به طور کامل گرفته شد و

چیزی از آن باقی نماند به همین دلیل به کسی که مرده است، می‌گویند: «تَوْفَاهُ اللهُ»؛ زیرا خداوند متعال روح او را به‌طور کامل بازپس گرفت (ابن‌منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۵: ۳۹۸؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۸: ۴۱۰)، ۲. اصل معنایی واحد در این ماده، تمام‌کردن عمل شناخته است، خواه این عهد، تکوینی باشد یا تشریحی یا جعل عرفی. ثلاثی مجرد این ماده، لازم بوده و به معنای اتمام عمل است اما می‌تواند بواسطه حروف، همزه یا تضعیف، متعدی شود. از مصادیق آن می‌توان به اتمام عهد و اکمال آن، اکمال شرط، به جا آوردن نذر، اجرای حق معهود، تکمیل اجر و... اشاره کرد. ۳. توفی به معنای گزینش وفاء است. از آنجاکه خلق و تقدیر ادامه حیات و مقدار عمر و به سرآمدن آن تا مرگ از امور تکوینی است. معنای توفی در مورد مرگ، گزینش وفاء و عمل به تعهد و التزام به ادامه زندگی و به سرآمدن آن تا سرآمد مرگ است که انسان در آن حالت، وفاء و اتمام عمل به تعهد تکوینی را برمی‌گزیند (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۳: ۱۶۱).

معنای تفسیری: برای این دسته از آیات، چهار معنا گفته شده است: ۱. توفی به معنای گرفتن تمام چیز است مانند گرفتن روح آدمی و قطع شدن رابطه نفس با بدن (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۲۴۲) و وقتی توفی به خدا نسبت داده می‌شود یعنی خدا او را می‌میراند (طوسی، [بی‌تا]، ج ۳: ۸۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶: ۵۷۴). ۲. از نظر برخی مفسران کلمه «توفی» مترادف با کلمه «اخذ» است جز آنکه توفی مختص انسان است زمانی که روح او گرفته شده و جسدش باقی می‌ماند و آن برگرفتن روح انسانی از بدن است و روح حیوانی به حیات خود ادامه می‌دهد و این دو واژه (توفی و اخذ) در معنای برگرفتن کامل روح انسانی از بدن مشترک‌اند. از گونه‌های توفی، برگرفتن انسان با دو جزء (بدن و روح) از صحنه زندگی زمینی به سوی زندگی آسمانی است، بدون اینکه انسان میرانده شود، خواه مرگ باشد یا خواب...؛ بنابراین توفی عبارت از میراندن نیست؛ چراکه مرگ را می‌توان توفی کرد درحالی که مرگ را نمی‌توان میراند

بلکه در مرگ، انسان به طور کامل برگرفته می شود، همان گونه که خواب به طور نسبی انسان را در برمی گیرد و گونه سوم توفی عبارت است از اینکه انسان را بدون میراندن و خواباندن برگیرند (صادقی تهرانی، ۱۴۱۹ق، ج ۵: ۱۵۶). ۳. این کلمه بر موت نیز اطلاق می شود زیرا حد زندگی بر روی زمین به اتمام رسیده است (فضل الله، ۱۴۱۹ق، ج ۶: ۴۷؛ ابن عاشور، [بی تا]، ج ۲: ۴۳۱؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۳: ۱۷۴؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۱: ۱۹۶). ۴. توفی به اعتبار تشبیه به شخصی که این کار را انجام می دهد، به «استعارة بالکنایة» نیز مصطلح است (الوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۴۴۴).

۳-۶. أخذ

در قرآن کریم ۲۷۳ مرتبه و در ۵۵ سوره و ۲۴۴ آیه با ترکیبات «فَأَخَذْنَا هُمْ بِعُنْتِهِمْ» و «أَخَذْتُهُمْ» به کار رفته است که در سه مورد (اعراف / ۹۵؛ انعام / ۴۴؛ رعد / ۳۲) به معنای مرگ است و تماماً در سور مکی قرار گرفته است. معنای لغوی: اخذ در لغت به معنای گرفتن و تصرف شیء است (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۳: ۴۷۲؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۴: ۲۹۸؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۶۷) و اصل معنایی در این کلمه به معنای دریافت کردن به همراه تصرف و مالکیت بر آن است که در موارد گوناگون، متفاوت است: دریافت کردن بواسطه دست یا قلب یا گوش است که ممکن است به زور یا از راه لطف و رأفت باشد. اتخاذ هم، به معنای گرفتن با دقت و توجه است که در این صورت نزدیک به معنای انتخاب است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱: ۴۲).

۳-۷. مصیر

از ریشه (ص - ر) که در آیات قرآن کریم با ترکیبات «وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»، «فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ»، «إِلَيْهِ الْمَصِيرُ»، «إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» مجموعاً ۲۹ مرتبه و در ۲۲ سوره و ۲۹ آیه

به کار رفته است که همگی به معنای بازگشت به سوی خداست (بقره/ ۱۲۶، ۲۸۵؛ آل عمران/ ۲۸، ۱۶۲؛ نساء/ ۹۷، ۱۱۵؛ مائده/ ۱۸؛ انفال/ ۱۶؛ توبه/ ۷۳؛ ابراهیم/ ۳۰؛ حج/ ۴۸، ۷۲؛ نور/ ۴۲، ۵۷؛ فرقان/ ۱۵؛ لقمان/ ۱۴؛ فاطر/ ۱۸؛ غافر/ ۳؛ شوری/ ۱۵، ۵۳؛ فتح/ ۶؛ ق/ ۴۳؛ حدید/ ۱۵؛ مجادله/ ۸؛ ممتحنه/ ۴؛ تغابن/ ۳، ۱۰؛ تحریم/ ۹؛ ملک/ ۶) (خواه در معنای بازگشت به بهشت باشد و خواه به جهنم). این آیات در دوازده سوره مدنی و نه سوره مکی قرار گرفته‌اند.

معنای لغوی: صیر در لغت به چهار معناست: ۱. رجوع، انتقال و تحول ۲. «مصیر» مصدر میمی و اسم مکان آن به معنای مرجع و محل بازگشت است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۴۹۹؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۳۷۰)، ۳. صیروت، رجوع و انتقال به طور تحول است مثل صیروت و تبدیل شراب به سرکه و صیروت نطفه به حالت جنینی نه به معنای مطلق رجوع، در این صورت مقصود از مصیر الی الله، آن است که بشر به تدریج جاودانه می‌شود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَاوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَايَسِّرْ لَهُمُ الْيُسْرَىٰ وَأَنْتَ لَدَى اللَّهِ عَظِيمٌ» (تحریم/ ۹): یعنی جایگاه آنها جهنم است و بدبازگشتگاهی است که بشر به تدریج در اثر اعمال بد جهنمی می‌شود و این اعمال نیک و بد است که تدریجاً آدمی را به رحمت محض و عذاب و شکنجه و جهنمی بودن تبدیل می‌کند (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۴: ۱۶۸)، ۴. اصل معنایی این کلمه تحول و دگرگونی به حالت دومی را نشان می‌دهد و قبر جایی است که انسان برای بار دوم در طول زندگی اش تغییر حیات می‌دهد. برای انسان در طول زندگی دو مسیر وجود دارد: یکی سیر به سوی الله و دیگری سیر به سوی نفس خویش. هر که در مسیر الهی گام برداشته و عامل باشد، در راه کسب روحانیت، نورانیت، تهذیب، تزکیه، اطاعت و عمل صالح تلاش می‌کند اما در سیر به سوی نفس چیزی جز کسب تمایلات نفسانی، فرو رفتن در لذات دنیوی و برآورده کردن حوائج مادی، عاید انسان نمی‌شود.

اما مقصود از «صیروت به سوی خدا» یعنی بازگشتی اجباری، سیری عمومی و

رجوعی مطلق به سوی خدا، حکمت و حکومت و مالکیت اوست که در این مقام، مؤمن و کافر یکسان‌اند. بر کسی پوشیده نیست که این بازگشت بعد از اتمام عالم ماده و دنیاست (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۶: ۳۱۰).

معنای تفسیری: مفسران مصیر را به معنای رجوع و بازگشت به سوی خدا می‌دانند (طوسی، [بی تا]، ج ۱: ۴۵۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۳۸۸؛ صادقی تهرانی، ۱۴۱۹ق، ج ۴: ۳۸۶؛ فضل الله، ۱۴۱۹ق، ج ۵: ۳۲۲) که از طریق «موت» و «بعث» صورت می‌گیرد (الوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۶۷).

۳-۸. مساق

از ریشه (س - و - ق) است که در مجموع هفده مرتبه در قرآن که در سیزده سوره و شانزده آیه با ترکیبات «يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ»، «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ» به کار رفته است و تنها در دو آیه (انفال / ۶؛ قیامة / ۳۰) به معنای سوق دادن به سوی پروردگار است که در یک سوره مکی و یک سوره مدنی به کار رفته است.

در لغت دو معنا برای مساق در نظر گرفته شده است: ۱. اصل معنایی واحد در این کلمه، تشویق به حرکت از پشت است که در دو قسم ظاهری و معنوی صورت می‌گیرد.. سوق ظاهری مانند: «وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاہُ إِلَى بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ» (فاطر / ۹) و سوق معنوی مانند: «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ» (قیامة / ۳۰)، ۲. مساق اشاره به وقت مرگ دارد به این معنی که شخص محتضر، هنگام مرگ با دو شدت مواجه می‌شود، یکی شدت جدایی از دنیا و دیگری شدت مشاهده عالم برزخ، اما رانده شدن به سوی خدا امری است که از روی اجبار صورت می‌گیرد (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۱۸۷؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۵: ۲۷۱).

معنای تفسیری: مفسران سه معنا برای سوق قائل شده‌اند:

الف) مساق مصدر میمی است که همان معنای مصدر (سوق) را می‌دهد و منظور

از سوق به‌سوی پروردگار بازگشت به‌سوی اوست و اگر بازگشت را به مساق تعبیر نموده به این منظور است که آدمی در این بازگشت، اختیاری از خود ندارد مانند حیوانی که دیگری او را می‌راند، آدمی نیز به‌سوی این سرنوشت رانده می‌شود و از خود هیچ چاره‌ای ندارد پس او به حکم (الی ربک یومئذ المساق) از روز مرگش به‌سوی پروردگار رانده می‌شود تا به حکم (إلی ربک یومئذ المستقر) در قیامت بر او وارد شود (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰: ۱۱۴).

ب) سوق، نوعی بازگشت و حرکت عجولانه است (طوسی، [بی‌تا]، ج ۵: ۷۹) که هیچ اختیاری برای انسان وجود ندارد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰: ۶۰۶).
ج) بازگشتی قرین خوف و هراس که مانند حال محکومین به اعدام است زیرا می‌دانند به‌سوی چه سرنوشتی رانده می‌شوند (فضل‌الله، ۱۴۱۹ق، ج ۱۰: ۳۳۴).

۹-۳. اجل

در مجموع، ۵۶ مرتبه، در ۲۹ سوره و ۴۸ آیه با ترکیبات «مُ قَضِيَ أَجَلًا»، «وَأَجَلَ مُسَمِّي عِنْدَهُ»، «وَوَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْت لَنَا»، «وَوَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْت لَنَا»، «وَوَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْت لَنَا» و... آمده است که از این میان، در پانزده مورد (انعام/ ۲، اعراف/ ۳۴، یونس/ ۱۱، ۴۹؛ حجر/ ۵؛ نحل/ ۶۱؛ اسراء/ ۹۹؛ مؤمنون/ ۴۳؛ عنکبوت/ ۵؛ فاطر/ ۴۵؛ منافقون/ ۱۰، ۱۱؛ نوح/ ۴) به‌معنای مرگ است که در نه مورد مکی و یک مورد مدنی است.
می‌توان برای اجل در لغت چهار معنا در نظر گرفت: ۱. به‌معنای مدتی که برای چیزی تعیین می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۶۵)، ۲. آخر مدت، که شاید استعمال آن در آخر مدت به‌طور مجاز باشد و معنای اصلی آن تمام مدت است (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۵)، ۳. اصل در معنای این کلمه، همان وقت معین و معهود است و به تناسب همین معنا در معنای نزدیک به آن کاربرد دارد (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱: ۳۸)، ۴. این کلمه به‌معنای به پایان رسیدن مدت زندگی و مرگ نیز استعمال می‌شود (ابن‌منظور،

۱۴۰۵ق، ج ۱۱: ۱۱؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۶: ۱۷۸).

معنای تفسیری: مفسران نیز برای اجل، چهار معنا در نظر گرفته‌اند: ۱. اجل، حدی است که خداوند برای هر موجودی قرار داده و آن درجه و پایه‌ای است که آنها بوسیله اعمالی که انجام دادند به آن حد رسیدند، نه اینکه معنایش به سر رسیدن مدت زندگی باشد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۷: ۳۵۳)، ۲. اجل با موت و حشر هم معنا است؛ به این ترتیب که موت اجل استدراک و حشر، اجل جزاء است (طوسی، [بی‌تا]، ج ۴: ۲۷۳)، اگر اجل به معنای زمان بازگشت، حشر یا موت باشد، اجل اسم جنس محسوب می‌شود. اجل همچنین بر موت اطلاق می‌شود و وجه اطلاق این است که اجل، مدت حیات است و موت نیز مجاور آن است (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۸: ۱۶۹)، ۳. اجل زمان رسیدگی به ثواب و عقاب اعمال (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸: ۴۲۸) و رفع تکلیف و بندگی است که خود به دو نوع فرادی به معنای جدایی از حیات دنیا و سیر به برزخ و جماعت به معنای انتقال از حیات برزخ به قیامت، تقسیم می‌شود (صادقی تهرانی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۰: ۲۷۷)، ۴. اطلاق اجل بر مدت حیات، معنی شایع است اما اجل؛ در واقع مدت زمان مقرر برای هر موجود زنده است که در آن خداوند سلامت جسم از هر نوع درد را وعده داده است (ابن‌عاشور، [بی‌تا]، ج ۱۴: ۱۷۴).

۱۰-۳. موت

در آیات قرآن کریم، جمعاً ۱۶۵ مرتبه، در ۵۳ سوره و ۱۴۳ آیه آمده است که در تمامی استعمالاتش به مسئله معاد مربوط می‌شود.

معنای لغوی: اصل کلمه بر دو معنا دلالت می‌کند: ۱. رفتن قوت از چیزی که نقیض معنای حیات و زندگی است. موت از دو طریق صورت می‌پذیرد: یا ایجاد اختلال و زوال در اجزاء، نظم و خصوصیات موضوعی که موجب سلب حیات می‌شود یا در قطع تعلق روح و ارتباط آن با جسمی که در آن نفخه صورت گرفته بود

(مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۱: ۱۹۵)، ۲. موت در کلام عرب بر سکون و بی‌حرکتی دلالت دارد (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۲۲۱).

معنای تفسیری: درباره موت دو معنا بیان شده است: ۱. در اصطلاح به معنای فقدان حیات و شعور و اراده است برای کسی که فاقد آن است البته نداشتن کسی و چیزی که باید آن را داشته باشد ولی قابلیت داشتن آن را دارد. موت در معنی فلسفی، عبارت است از مفارقت روح از بدن و قطع علاقه تدبیری آن و در روایات، انتقال از خانه‌ای به خانه دیگر، اما این معانی، معانی لغوی نبوده بلکه معنایی است که یا عقل در آن دخالت کرده یا نقل؛ و این معنا برای موت، وصف آدمی به اعتبار بدنش است اما روح آدم در هیچ جای کلام خدا، چیزی که به اتصاف آن به موت گویا باشد وجود ندارد هم چنان که درباره اتصاف ملائکه به آن در کلام خدا چیزی وجود ندارد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴: ۲۸۶)، ۲. معنای مشهور موت، زوال زندگی دنیاست و بر عدم نیز اطلاق می‌شود اما محققان اهل سنت می‌گویند که موت، صفتی وجودی است که در تضاد با معنی حیات است ولی غایت زندگی به پایان نمی‌رسد و این معنا بارزتر است (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۱۷۶؛ ابن‌عاشور، [بی‌تا]، ج ۹: ۲۶).

۱۱-۳. حضر

به همراه مشتقاتش، ۲۴ مرتبه در قرآن کریم و در پانزده سوره و ۲۴ آیه با ترکیبات «إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ»، «هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ»، «وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ» به کار رفته است که تنها در نه مورد (بقره/ ۱۳۳، ۱۸۰؛ نساء/ ۱۸؛ مائده/ ۱۰۶؛ قصص/ ۶۱؛ یس/ ۳۲، ۵۳؛ صافات/ ۱۲۷، ۱۵۸) به معنای حضور در محضر پروردگار است که با مسئله معاد در ارتباط است و در سه مورد مکی و سه مورد مدنی است.

معنای لغوی: «حضر» در لغت به معنای حاضر شدن و ضد غایب شدن است. اصل این ماده، حالتی است که بعد از استقرار و وارد شدن به چیزی، حاصل

می‌شود «حضر الموت» به معنای ورود و نزدیکی به حالت مرگ است و احضار به معنای حاضر و آماده قرار دادن چیزی است که در مسائل مربوط به معاد، این احضار منحصر به صورت برزخی است که آثارش در نفس انسان حاصل می‌شود (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۲: ۲۳۹).

برخی مفسران معتقدند که منظور از حضور، ایستادن در مقابل خداوند برای پاسخ‌گویی به اعمال و رفتاری است که در دنیا مرتکب شده است (فضل‌الله، ۱۴۱۹ق، ج ۱۷: ۳۲۱).

۱۲-۳. جاء

در مجموع ۲۷۸ بار در آیات قرآن کریم، در ۶۲ سوره و ۲۶۲ آیه با ترکیب «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ» به کار رفته که تنها در ۶ مورد (اعراف / ۳۴؛ نحل / ۶۱؛ فاطر / ۴۵؛ منافقون / ۱۱؛ یونس / ۴۹؛ ق / ۱۹۹) به معنای فرارسیدن زمان مرگ است و مجموعاً در ۵ سوره مکی و یک سوره مدنی قرار گرفته است.

معنای لغوی: کلمه «جاء» به معنای حضور یافتن و آمدن است. حضور یافتن (جاء، مجیء) کلمه‌ای عام است که برای هر شخصی که مکان، زمان یا عملی را قصد کند، به سهولت میسر می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۲۱۱) «مجیء» مختص ذوی العقول است که دارای قدرت انتخاب و اختیارند و دقیقاً برخلاف «اتیان (آمدن)» است که برای غیر ذوی العقول استعمال می‌شود و بیشتر جنبه تحقیر دارد.

موارد استفاده «مجیء» بسته به موضوعات گوناگون، متفاوت است: در مادیات، چاره‌ای جز محقق شدن در زمان یا مکان را ندارد اما در معنویات و روحانیات، عبارت از توجه، اتصال معنوی، ارتباط، شمول لطف و احاطه بر آن است که خارج از محدوده زمان و مکان صورت می‌گیرد و مفهومی کلی است که تمامی مصادیق را دربر می‌گیرد (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۲: ۱۴۷).

۱۳-۳. کدح

فقط در یک آیه «إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا» (انشقاق/ ۶) و آن هم در یک سوره مکی به کار رفته است.

معنای لغوی: کدح در لغت به معنای سعی و تلاشی پُرزحمت در باب دنیا و آخرت است، تلاشی که عاری از هرگونه نقص و عیب باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۷۰۴؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۴۰۶). "کادح الی ربک" اصطلاحی به معنای تلاش برای رسیدن به پروردگار است (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ۶۰).

معنای تفسیری: مفسران برای کدح سه معنی در نظر گرفته‌اند: ۱. در اصطلاح تلاش نفس در انجام کاری است تا اینکه آثار تلاش در آن نمایان گردد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰: ۶۹۹؛ طوسی، [بی تا]، ج ۱۰: ۳۰۹؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳۱: ۹۸) بنابراین این کلمه معنی «سیر» هم می‌دهد و متعدی شدن این کلمه با «الی» این نظر را تقویت می‌کند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰: ۲۴۲)، ۲. به عقیده برخی، کدح مختص قیامت احياء و اماته است که بر دونوع نفسانی و جسمانی است و بر حسب تلاش افراد، دارای مراتب متفاوتی است اما با وجود این اختلاف، هر دو هدفی واحد را دنبال می‌کنند (صادقی تهرانی، ۱۴۱۹ق، ج ۳۰: ۲۳۹). عده‌ای دیگر نیز نوع سومی برای کدح با عنوان شعوری در نظر می‌گیرند (فضل‌الله، ۱۴۱۹ق، ج ۲۴: ۱۵۱)، ۳. اصطلاح «کادح الی ربک» بر موت نیز اطلاق شده است (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳۱: ۹۸؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۵: ۲۸۸؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۲۰: ۲۷۲).

۱۴-۳. ملاقیه

از ریشه (ل ق ی) است که در مجموع، ۱۴۶ مرتبه در ۵۳ سوره و ۱۳۵ آیه با ترکیبات «مُلاقُوا رَبِّكُمْ»، «أَنْتُمْ مُلاقُوهُ»، «يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللَّه»، «الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ»، «إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا» و... به کار رفته است که در ۲۱ مورد (بقره/ ۴۶، ۲۲۳، ۲۴۹؛ انعام/ ۳۱،

۱۵۴؛ توبه/ ۷۷؛ یونس/ ۷، ۱۱، ۱۵، ۴۵؛ هود/ ۲۹؛ رعد/ ۲؛ کهف/ ۱۰۵، ۱۱۰؛ فرقان/ ۲۱؛ عنکبوت ۵، ۲۳؛ روم/ ۸؛ سجده/ ۱۰؛ فصلت/ ۵۴؛ انشقاق/ ۶) به معنای ملاقات و دیدار با خداوند است در مجموع در یازده سوره مکی و دو سوره مدنی قرار گرفته است.

معنای لغوی: این کلمه در لغت به دو معناست: ۱. به معنای رو به روشن شدن و مصادف شدن با چیزی است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۷۴۵). اصل این کلمه به رویارویی دو چیز با وجود ارتباط بینشان دلالت دارد. لقاء میان دو امر مادی صورت می پذیرد و لقاء روحانی همان لقاء الله است که از طریق روح، حاصل شده و در عالم آخرت به حقیقت می پیوندد (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۰: ۲۲۷)، ۲. لقاء الله عبارت است از بازگشت به آخرت و درخواست هر آنچه نزد خداست و مقصود از آن مرگ نیست؛ زیرا مرگ محبوب انسان نیست، درحالی که هرکس دنیا را ترک کند و از آن ناخشنود گردد، لقاء خدا را دوست می دارد و هرکس بدان روی آورده و برگزیند، ملاقات با خدا را ناخوشایند می پندارد (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۳۷۹).

معنای تفسیری: در رابطه با این دسته از آیات، پنج معنا گفته شده است: ۱. اصل ملاقات به معنای رسیدن و چسبیدن دو چیز به یکدیگر است (طوسی، [بی تا]، ج ۱: ۲۰۶) و منظور از ملاقات پروردگار، منتهی شدن به سوی اوست یعنی به جایی که در آن هیچ حکمی نیست جز حکم او و هیچ مانعی نیست که بتواند از نفوذ حکمش جلوگیری کند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰: ۶۹۹؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰: ۲۴۲)، ۲. همچنین امکان دارد ملاقات پروردگار کنایه از کدح باشد (طوسی، [بی تا]، ج ۱۰: ۳۰۹)، ۳. ملاقات پروردگار، اطلاق داشته و حد و زمان و مکانی را دربرنمی گیرد، بلکه دیداری معرفتی به معنای ادراک است (صادقی تهرانی، ۱۴۱۹ق، ج ۹: ۳۸۸) زیرا خداوند همچون مخلوقات در قالب جسم متمثل نمی شود و ملاقات پروردگار کنایه از روز قیامت است که مردم برای حساب و کتاب اعمال نزد خالق خود حاضر می شوند

(فضل‌الله، ۱۴۱۹ق، ج ۲: ۲۵؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۲۵۱). ۴. همچنین اعتقاد ملاقات پروردگار، معنایی مجاز از موت است زیرا این ملاقات مسبب مرگ انسان می‌شود (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳: ۴۹۱)، ۵. اما برخی آن را استعاره تمثیلیه از بعث می‌دانند (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴: ۱۲۴).

۱۵-۳. بعث

بعث و مشتقاتش به‌طور کلی ۶۷ مرتبه در قرآن و در ۳۳ سوره و ۶۴ آیه با ترکیبات «ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ»، «وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ»، «إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ»، «إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ»، «إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ» و... به‌کار رفته است که از این میان، در ۳۶ مورد (بقره/ ۵۶، ۲۵۹؛ انعام/ ۲۹، ۳۶، ۶۰؛ اعراف/ ۱۴؛ هود/ ۷؛ حجر/ ۳۶؛ نحل/ ۲۱، ۳۸، ۸۴، ۸۹؛ اسراء/ ۴۹، ۷۹، ۹۸؛ مریم/ ۱۵، ۳۳؛ حج/ ۵، ۷؛ مؤمنون/ ۱۶، ۳۷، ۸۲، ۱۰۰؛ شعراء/ ۸۷؛ نمل/ ۶۵؛ روم/ ۵۶؛ لقمان/ ۲۸؛ یس/ ۵۲؛ صافات/ ۱۶، ۱۴۴؛ ص/ ۷۹؛ واقعه/ ۴۷؛ مجادله/ ۶، ۱۸؛ تغابن/ ۷؛ مطففین/ ۴) با مسئله معاد در ارتباط است و در نوزده سوره مکی و دو سوره مدنی قرار گرفته است.

معنای لغوی: بعث در لغت به چهار معناست: ۱. ارسال، ۲. احیاء (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۲۳۶)، ۳. برانگیختن (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۱۳۲؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۲۳۶)، ۴. اصل معنایی این ماده برگرفته از مفهومی مرکب از برگزیدن و انجام عملی است که وظیفه معینی بوده و در فارسی از آن به برانگیختن تعبیر می‌شود، اما معانی ارسال، اهباب، ایصال، اثاره و... معانی مجازی آنند. این کلمه بنا بر استفاده در موارد گوناگون دارای معانی گوناگونی است مانند: بعث نبی برای تبلیغ، بعث مرده برای حساب روز جزا، بعث لشکر برای جنگ و جهاد، بعث خوابیده برای انجام وظایف، بعث شتر برای حرکت و... اما باید توجه کرد که انتخاب این کلمه برای هریک از موارد بالا در نهایت لطافت و مناسبت معنایی است. اگر در معانی یاد شده بعث، دقت

کنیم، خواهیم دید که ارسال، مستلزم سیر و حرکت است، ایصال، اطلاق نسبی به انتهای مقصود و مقصود است، اثاره به معنای تحریک و تهییج و اهباب نیز تکان خوردن است. از آیاتی از قرآن کریم که مضمونی درباره بدو، امر، نشئه، حدوث و ایجاد دارند، به بعث تعبیر می‌شود زیرا از جهاتی، ناظر به همین معانی است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱: ۲۹۴).

برخی از لغویون معتقدند که بعث بر دو نوع است: اول، بعث بشری مانند بعث شتر و بعث انسان در مواقع لازم. دوم، بعث الهی که خود بر دو گونه است: یکی، ایجاد اعیان و اجناس و انواع از نیستی که مختص ذات خداست و کسی قادر به انجام آن نیست و دیگری، زنده کردن مردگان که علاوه بر خدا، برخی از اولیاء همچون عیسی ۷ و مانند او، بر آن قادرند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۱۳۲).

معنای تفسیری: از نظر مفسران برای بعث دو معنا وجود دارد: ۱. برانگیختن چیزی از مکان خود را «بعث» می‌گویند زیرا مردم در روز قیامت از قبرهای خود برانگیخته شده و برای حساب اعمال، نزد خدا می‌روند (طوسی، [بی تا]، ج ۱: ۲۵۳، فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۲: ۵۲۲، آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴: ۱۶۵). عده‌ای می‌گویند که بعث بازگشت زندگی بعد از مرگ دنیاست که منظور همان بیداری است (فضل‌الله، ۱۴۱۹ق، ج ۲: ۵۲).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱۶-۳. حشر

در قرآن کریم ۴۳ بار، در ۲۸ سوره و ۴۳ آیه با ترکیبات «إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»، «فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا»، «وَيَوْمَ نُحْشِرُهُمْ جَمِيعًا» و... به کار رفته است که در ۲۷ مورد (بقره/ ۲۰۳؛ آل عمران/ ۱۵۸؛ نساء/ ۱۷۲؛ مائده/ ۹۶؛ انعام/ ۲۲، ۳۸، ۵۱، ۷۲، ۱۲۸؛ انفال/ ۲۴؛ یونس/ ۲۸، ۴۵؛ حجر/ ۲۵؛ اسراء/ ۹۷؛ کهف/ ۴۷؛ مریم/ ۶۸، ۸۵؛ طه/ ۱۰۲، ۱۲۴؛ مؤمنون/ ۷۹؛ فرقان/ ۱۷؛ طه/ ۱۲۵؛ نمل/ ۸۳؛ سبأ/ ۴۰؛ احقاف/ ۶؛ مجادله/ ۹؛ ملک/

(۲۴) با موضوع معاد در ارتباط است که در شش سوره مدنی و چهارده سوره مکی قرار گرفته است.

معنای لغوی: «حشر» به معنای جمع کردن است (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۴: ۱۹۰). اصل این ماده از سه قید بعث (برانگیختن)، سوق (روان کردن) و جمع کردن مشتق شده است که قیودی جداناپذیرند (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۲: ۲۲۴). تعبیر «إلیه تحشرون» در آیات قرآن کریم به معنای جمع شدن در عالم مرگ است زیرا مردم از حین آفریده شدن به تدریج در حال جمع شدن به سوی پروردگارانند (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۴۴).

معنای تفسیری: از نظر مفسران سه معنا می‌توان برای «حشر» در نظر گرفت: ۱. به جمع شدن همه خلایق در یک نقطه مکانی برای حسابرسی اعمال اطلاق می‌شود (طوسی، [بی‌تا]، ج ۲: ۱۷۷؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳: ۲۲۶)، ۲. گاهی بر اسمی که بر ابتدای خروج مردگان از قبرها و حرکت به آخرین مکان برای گردآمدن، قرار داده شده است، اطلاق می‌شود (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۹: ۴۰۵)، ۳. به نظر برخی دیگر، «حشر» همان «مصیر» و «رجوع» به سوی خداست (ابن عاشور، [بی‌تا]، ج ۲: ۲۴۸).

۱۷-۳. خروج

مجموعاً ۱۸۲ بار در آیات قرآن کریم، در ۵۶ سوره و ۱۵۷ آیه با ترکیبات «أُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ»، «وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ»، «لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا»، «وَمِنْهَا تُخْرَجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» و... به کار رفته است که فقط در ۱۵ مورد (آل عمران/ ۲۷؛ انعام/ ۹۵؛ اعراف/ ۲۵، ۵۷؛ یونس/ ۳۱؛ مریم/ ۶۶؛ طه/ ۵۵؛ مؤمنون/ ۳۵؛ روم/ ۱۹، ۲۵؛ زخرف/ ۱۱؛ ق/ ۱۱، ۴۲؛ قمر/ ۷؛ معارج/ ۴۳) به مسئله معاد مربوط می‌شود که در یازده سوره مکی و یک سوره مدنی قرار گرفته است.

معنای لغوی: خروج در لغت به سه معناست: ۱. بیرون شدن (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۳۴)، ۲. طی کردن طریقی واضح (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۳: ۳۵) و ۳. اصل معنایی این

ماده به معنای مخالف دخول و ورود و خروج از مادیات به اشکال گوناگون است که یا یکی از دو طرف مادی بوده، یا هر دو طرف غیر مادی اند یا اینکه خروج از نوع تکوینی بوده و اختیاری در آن وجود ندارد (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۳: ۳۵).

معنای تفسیری: خروج از نگاه مفسران، زنده شدن مردگان است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۸: ۸۷) و همان خدایی که قادر است خلاق را برای بار اول خلق کند، برای بار دوم نیز قادر است (طوسی، [بی تا]، ج ۴: ۴۳۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴: ۶۲۹؛ فضل الله، ج ۲۰: ۲۱۷؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۷: ۶۲۰؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴: ۳۴۳؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۱: ۱۳۱).

۴. بررسی تحلیلی ارتباط مفهومی واژگان مرتبط با معاد

در این بخش، قرابت معنایی واژگان با هم بررسی شده و کلماتی که بار معنایی یکسان دارند در یک گروه دسته بندی می شوند.

- رجوع: این کلمه با کلمات «حشر»، «عود»، «مآب»، «مصیر»، «مساق» و «ملاقیه» مترادف بوده و معنای بازگشت به سوی خدا برای حسابرسی اعمال را می رساند اما به طور خاص به معنای بازگشت به جایی است که از آغاز در آن جا بوده و همچنین لقاء هنگام موت از زمان موت تا بعد از حیات اخروی را شامل می شود که در سه مرحله برزخ، حساب و نتیجه رخ می دهد.

- عود: این کلمه نیز با کلمات «مآب»، «مصیر»، «مساق»، «حشر» و «ملاقیه» که به یک معنا بازگشت به سوی خدا را می رسانند مترادف است اما به طور خاص، به معنای رجوع به عمل در مرحله دوم است؛ یعنی اقدام ثانوی بعد از مرتبه اول.

- مآب: این کلمه با کلمه «مصیر» که به معنای مکان بازگشت است، هم معناست.

- عروج: این کلمه به طور خاص به معنای رجوع به سوی خداست، روزی که همه به سوی خدا باز می گردند که این قید این کلمه را از سایر کلمات مترادف، جدا نموده

است؛ همچنین «عروج» معنای بالا رفتن و رسیدن هر امری به مقصود و مقصود خویش را می‌رساند.

- توفی: در معنای تفسیری، «توفی» با «اخذ» و «موت» مترادف است اما به‌طور خاص به معنای گرفتن تمام چیزی (گرفتن روح آدمی و قطع شدن رابطه نفس با بدن) و تمام کردن عملی معهود چه تکوینی و چه تشریحی یا جعل عرفی است.
- اخذ: این کلمه به‌طور خاص به معنای دریافت کردن چیزی به همراه تصرف و مالکیت بر آن است.

- مصیر: این کلمه در معنای رجوعی است که از طریق «بعث» و «موت» صورت می‌گیرد در نتیجه با این کلمات در گروه معنایی یکسانی قرار می‌گیرد و با کلمه «مساق» نیز به این علت که به نوعی بازگشت اجباری به سوی خدا اشاره می‌کند، مترادف است، اما به‌طور خاص به معنای تحول و دگرگونی به حالت دومی است که بعد از اتمام عالم ماده و دنیا رخ می‌دهد.

- مساق: این کلمه با «اجل» و «حضر» که به معنای زمان مرگ‌اند اشتراک معنایی دارد اما به‌طور خاص به معنای بازگشتی است که بدون اختیار، اجباری، به همراه عجله و خوف و هراس است.

- اجل: این واژه در معنای تفسیری با «موت» (اجل استدراک) و «حشر» (اجل جزاء) اشتراک معنایی دارد اما به‌طور خاص به معنای مدت زمان تعیین شده و حدی است که خدا برای هر موجود زنده تعیین کرده است.

- موت: این کلمه از جهتی با «ملاقات» که مجاز از موت است و «کدح» در عبارت «کادح الی ربک» که معنای موت را می‌رساند، اشتراک معنایی دارد و به‌طور خاص، به معنای سکون و بی‌حرکتی، فقدان حیات و شعور و اراده و زوال زندگی دنیاست.

- حضر: این کلمه در معنای عام با «جاء» که نوعی حضور یافتن را می‌رساند، مترادف و در عبارت «حضر الموت» به معنای نزدیکی به حالت مرگ است.

- جاء: کلمه «جاء» در معنای خاص، حضور یافتنی است که مختص ذوی العقول است که دارای قدرت انتخاب و اختیارند.
- کدح: نوعی سعی و تلاش پُرزحمت نفس برای نمایان‌شدن آثار آن است و معنای قیامت احیاء و اماته را نیز می‌رساند که در این معنا خاص است اما از جهتی با «ملاقیه» که «کنایه از کدح» است، اشتراک معنایی دارد.
- ملاقیه: در معنای تفسیری، این کلمه را استعاره تمثیلیه از «بعث» دانسته‌اند اما معنای خاص آن، رسیدن و چسبیدن دو چیز به یکدیگر و ادراک معرفتی خداست.
- بعث: معنای خاص این واژه، ارسال، احیاء، برانگیختن چیزی از مکان خود و بازگشت زندگی بعد از مرگ دنیا است.
- حشر: اختصاص این واژه در معنای جمع‌شدن است، جمع‌شدن همه خلایق در یک نقطه مکانی برای حسابرسی اعمال. این واژه همچنین به ابتدای خروج مردگان از قبرها و حرکت به آخرین مکان برای گردآمدن، مختص شده است.
- خروج: این کلمه مخالف دخول و ورود بوده و بر طی کردن طریقی واضح نیز اطلاق می‌شود به همین دلیل به زنده‌شدن مردگان نیز خروج گفته می‌شود.

۵. اشتراکات و اختصاصات معنایی واژگان مرتبط با معاد

- باتوجه به تحلیل و ارتباط معنایی واژگان با یکدیگر در بخش قبلی، این نتیجه حاصل می‌شود که کلمات مرتبط با مسئله معاد مذکور در آیات قرآن، از چند جهت دارای اشتراکات و اختصاصات معنایی‌اند.
- واژگانی با مؤلفه‌های مشترک معنایی، نظایر یکدیگر محسوب می‌شوند؛ زیرا می‌توان از معانی مترادف آن به جای همان واژه استفاده کرد:
- جدایی روح از ماده و سیری روحانی و معنوی به‌سوی خدا («رجوع»، «عود»، «مآب»، «عروج»، «توفی» و «أخذ»؛

- بازگشتی اجباری به سوی خدا («مصیر» و «مساق»);
 - اتمام وقت معهود برای زندگی («اجل» و «موت»);
 - حاضر شدن در برابر خدا («حضر» و «جاء»);
 - تلاشی پُرحمت برای رسیدن به خدا («کدح» و «ملاقات»);
 - برانگیختن مردگان از قبرها («بعث»، «حشر» و «خروج»).
- در عین اشتراک معنایی، این واژگان اختصاصات معنایی نیز دارند که همین عامل قرار گرفتن در سیاق آیات مربوط به خود می‌شود و دیگر نمی‌توان از نظایر آن استفاده کرد؛ اختصاصات معنایی واژگان مرتبط با معاد عبارت‌اند از:
- بازگشت به جایی که از آغاز در آن جا بوده است (رجوع);
 - لقاء هنگام موت، از زمان موت تا بعد از حیات اخروی (رجوع);
 - اقدام ثانوی بعد از مرتبه اول (عود);
 - رجوع به سوی خدا، زمانی که همه به سوی خدا باز می‌گردند (عروج);
 - رسیدن هر امری به مقصود و مقصود خویش (عروج);
 - دریافت چیزی به همراه تصرف و مالکیت بر آن (اخذ);
 - تحول و دگرگونی به حالت دوم بعد از اتمام دنیا (مصیر);
 - بازگشتی به همراه عجله و خوف و هراس (مساق.);
 - مدت زمان و حد تعیین شده برای هر موجود زنده (اجل);
 - فقدان شعور و حیات و اراده (موت);
 - حضور یافتنی که مختص ذوی العقول دارای قدرت اختیار و انتخاب‌اند (جاء);
 - رسیدن و چسبیدن دو چیز به یکدیگر (ملاقات);
 - ادراک معرفتی خدا (ملاقات);
 - برانگیختن چیزی از مکان خود (بعث);
 - جمع شدن در یک نقطه برای حسابرسی اعمال (حشر);
 - طی کردن طریقی واضح (خروج).
- جمع‌بندی معنای واژگانی که در ارتباط با معادند، در جدول (۱) آمده است.

جدول (۱): تحلیل معنای واژگان قرآنی در ارتباط با معاد

معنای تفسیری	معنای لغوی	مکی یا مدنی	واژه مرتبط با معاد	ردیف
۱. محل بازگشت انسان به سوی خدا ۲. حضور انسان برای حسابرسی ۳. لقاء هنگام موت	۱. بازگشت به ابتدا ۲. مخالف رفتن ۳. جدایی روح از بدن و سیر به عالم آخرت	۷۷٪ مکی ۲۳٪ مدنی	رجوع	۱
۱. انجام کاری برای بار دوم (حیات دوم پس از خلق اولیه). ۲. بازگشت به سوی خدا	۱. رجوع به شیء اول بعد از انصراف ذاتی ۲. اقدام ثانویه بعد از مرتبه اول	۱۰۰٪ مکی	عود	۲
مکان بازگشت	مرجع	۸۰٪ مکی ۲۰٪ مدنی	مأب	۳
۱. رجوع به سوی خدا ۲. رسیدن هر امری به مقصود و مقصود خویش	۱. بالا رفتن ۲. نهایت و مرتبه آخر در صعود	۱۰۰٪ مکی	عروج	۴
۱. گرفتن تمام چیزی ۲. گرفتن روح انسانی ۳. موت	۱. اتمام و اكمال عهد ۲. اتمام عملی معهود	۴۰٪ مکی ۶۰٪ مدنی	توفی	۵
گرفتن چیزی	گرفتن و تصرف شیء	۱۰۰٪ مکی	أخذ	۶
رجوع و بازگشت به سوی خدا	۱. رجوع، انتقال و تحول ۲. مرجع و محل بازگشت ۳. رجوع به طور تحول ۴. تحول و دگرگونی به حالت دومی	۴۳٪ مکی ۵۷٪ مدنی	مصیر	۷
۱. بازگشت به سوی خدا ۲. بازگشتی اجباری و عجولانه	۱. تشویق به حرکت از پشت	۵۰٪ مکی ۵۰٪ مدنی	مساقي	۸

معنای تفسیری	معنای لغوی	مکی یا مدنی	واژه مرتبط با معاد	ردیف
۳. بازگشتی با خوف و هراس	۲. وقت مرگ			
۱. حد زندگی هر موجود ۲. موت و حشر ۳. زمان رسیدگی به ثواب و عقاب اعمال ۴. مدت زمان مقرر برای هر موجود زنده	۱. مدت زمان هر چیز ۲. آخر مدت ۳. وقت معین و معهود ۴. مرگ	۴۰٪ مکی ۶۰٪ مدنی	اجل	۹
۱. فقدان حیات و شعور و اراده ۲. زوال زندگی دنیا	۱. رفتن قوت از چیزی ۲. سکون و بی‌حرکتی	...	موت	۱۰
ایستادن در مقابل خدا برای پاسخ‌گویی به اعمال	حاضرشدن و ضد غایب شدن	۵۰٪ مکی ۵۰٪ مدنی	حضر	۱۱
آمدن	حضور یافتن و آمدن	۸۳٪ مکی ۱۷٪ مدنی	جاء	۱۲
۱. تلاش نفس در انجام کاری تا نمایان شدن آثار ۲. قیامت احیاء و اماتة ۳. موت	سعی و تلاش پرزحمت	۱۰۰٪ مکی	کدح	۱۳
۱. رسیدن دو چیز به یکدیگر ۲. کنایه از کدح ۳. ادراک خداوند ۴. مجاز از موت ۵. استعاره تمثیلیه از بعث	۱. روبه روشن شدن با چیزی ۲. بازگشت به آخرت ولی نه به معنای مرگ	۸۴٪ مکی ۱۶٪ مدنی	ملاقبه	۱۴
۱. برانگیختن چیزی از مکان خود ۲. بازگشت زندگی بعد از مرگ	۱. ارسال ۲. احیاء ۳. برانگیختن ۴. انجام عملی که وظیفه معینی بوده	۹۰٪ مکی ۱۰٪ مدنی	بعث	۱۵

معنای تفسیری	معنای لغوی	مکی یا مدنی	واژه مرتبط با معاد	ردیف
۱. جمع شدن همه خلایق در یک نقطه برای حسابرسی ۲. ابتدای خروج مردگان از قبرها و حرکت به آخرین مکان برای گردآمدن ۳. مصیر و رجوع به سوی خدا	جمع کردن	۷۰٪ مکی ۳۰٪ مدنی	حشر	۱۶
زنده شدن مردگان	۱. بیرون شدن ۲. طی کردن طریقی واضح ۳. مخالف دخول و ورود	۹۱٪ مکی ۹٪ مدنی	خروج	۱۷

۶. بحث و تحلیل

واژگانی که در حوزه معاد در قرآن کریم به کار رفته‌اند از جهاتی با یکدیگر اشتراک معنایی دارند که می‌توان آنها را جزو نظایر قرآنی محسوب کرد. غالب واژگان به کار رفته در این حوزه مربوط به سور مکی قرآن است که در باره قیامت و انداز و تبشیر مؤمنان و کافران، بازگشت به آخرت و حسابرسی اعمال و ملاقات با خداوند است. جدول شماره (۲) مرتبط با این موضوع است.

جدول شماره (۲): نظایر در حوزه معاد

معنای مشترک	نظایر	ردیف
جدایی روح از ماده و سیری روحانی و معنوی به سوی خدا	رجوع، عود، مآب، عروج، توفی، أخذ	۱
بازگشتی اجباری به سوی خدا	مصیر، مساق	۲
اتمام وقت معهود برای زندگی	اجل، موت	۳

معنای مشترک	نظایر	ردیف
حاضرشدن در برابر خدا	حضر، جاء	۴
تلاشی پُرزحمت برای رسیدن به خدا	کدح، ملاقیه	۵
برانگیختن مردگان از قبرها	بعث، حشر، خروج	۶

نتیجه

حاصل پژوهش حاضر در تحلیل معنایی واژگان مربوط به حوزه معاد این است که:

۱. برخی از واژگان مربوط به حوزه معاد به دلیل داشتن اشتراک معنایی، نظایر یکدیگر محسوب می‌شوند که حتی در کتب و جوه و نظایر به آنها اشاره نشده است (جدول شماره (۲) به این نظایر اختصاص یافته است).
۲. اگرچه واژگان زیادی در یک حوزه معنایی خاص قرار می‌گیرند با وجود اینکه در برخی موارد این واژگان می‌توانند همنشین یا جانشین یکدیگر شوند ولی باتوجه به سیاق آیاتی که در آنها موضوعات خاصی مطرح شده، هرگز نمی‌توان از جایگزین معنایی برای آنها استفاده نمود و این دقیقاً همان موضوعی است که در آیات قرآن به خوبی رعایت شده است.
۳. نظایر واژگان معاد نیز باتوجه معنای خاص خود علاوه بر معنای مشترک و باتوجه به سیاق آیاتشان نمی‌توانند جایگزین یکدیگر شوند.
۴. غالب این واژگان در سور مکی قرآن قرار گرفته‌اند که این موضوع با ویژگی‌های سور مکی (که بیشتر اشاره به مسئله توحید و معاد می‌کنند) و مخاطبان آنها کاملاً مطابقت دارد.

منابع

* قرآن کریم.

۱. آلوسی، سید محمود. (۱۴۱۵ق.). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲. ابن عاشور، محمد بن طاهر. (بی تا). *التحریر والتنویر*. [بی جا]: [بی نا].
۳. ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم. (۱۴۰۵ق.). *لسان العرب*. قم: نشر ادب الحوزه.
۴. پالمر، فرانک. (۱۳۶۶). *نگاهی تازه به معناشناسی*. ترجمه کوروش صفوی. تهران: نشر مرکز.
۵. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله. (۱۹۴۳م.). *کشف الظنون عن أسامی الکتب والفنون*. [بی جا]: وكالة المعارف.
۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق.). *المفردات فی غریب القرآن*. بیروت: دارالعلم الدارالشامیه.
۷. صادقی تهرانی، محمد. (۱۴۱۹ق.). *البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن*. قم: مؤلف.
۸. طباطبائی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷ق.). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۹. طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۱۰. طریحی، فخرالدین. (۱۳۷۵). *مجمع البحرین*. تحقیق سیداحمد حسینی. تهران: کتابفروشی مرتضوی.
۱۱. طوسی، محمد بن حسن. (بی تا). *التبیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۲. فخر رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر. (۱۴۲۰ق.). *مفاتیح الغیب*. بیروت: دار

إحياء التراث العربي.

۱۳. فراهیدی، خلیل‌بن‌احمد. (۱۴۱۰ق.). العین. قم: انتشارات هجرت.

۱۴. فضل‌الله، سیدمحمدحسین. (۱۴۱۹ق.). من وحی القرآن. بیروت: دارالملاک للطباعة والنشر.

۱۵. قرشی، سیدعلی‌اکبر. (۱۳۷۷). أحسن الحديث. تهران: بنیاد بعثت.

۱۶. قرطبی، محمدبن‌احمد. (۱۳۶۴). الجامع لأحكام القرآن. تهران: انتشارات ناصرخسرو.

۱۷. مصطفوی، حسن. (۱۳۶۰). التحقیق فی کلمات القرآن‌الکریم. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی